انتخاب اتفاق

نگاهی به عکسهای محمد غزالی

زروان روحبخشان

به بهانهی نمایشگاهی از آثار اخیر محمد غزالی، با عنوان "لایروبی"، قصد دارم از منظر و با ابزار خویش، به لایروبی چند مجموعه از آثار وی بپردازم. آنچه به طور کلی در اغلب عکسهای محمد غزالی دیده میشود مناظر شهری است. در واقع شهر دغدغهی اصلی آثار اوست، اما نه چنان که بسیاری از عکاسان شهری و نیز برخی عکاسان مکان/زمینینگار کلاسیک به آن پرداختهاند. شاید در برخی از مجموعههای اولیهی غزالی شهر نمود بارز بصری نداشته و موضوع اصلی نبوده باشد، اما به زعم من مفهوم ضمنی آن همواره در عکسهای او مشهود است.

مسئله حضور عکاس در شهر و ارتباط وی با عناصر و زندگی شهری است. چنان که در چیدمان عکسی با عنوان "خودنگاره" که در نهمین دوسالانهی عکس تهران در سال ۱۳۸۳، مقام نخست را برای این هنرمند به ارمغان آورد، تصویر چهرهی عکاس بر زمینههای رنگی در کنار تصاویری از مناظر کوچه و خیابان و چند کادر رنگی تخت در قطع مربع دیده میشود. همین امر به سادگی نشان میدهد که محمد غزالی خود و عکاسی خود را به سادگی در ارتباط با شهر تعریف کرده بوده است. مجموعههای "یادداشت برداری" و "روبان قرمز" نیز تصاویر و مناظری از شهر را ثبت کردهاند و با توجه به عنوان و ایدهی مشهود در آنها، هنرمند قسمتهایی از تصویر را دستکاری کرده و روی آن رنگ گذاشته است؛ روبان قرمز شامل عکسهای فیلمی یا به اصطلاح آنالوگ سیاه و سفیدی است که با قلم یک نوار قرمز رنگ عمودی از بخشی از عکس تا پایین و بیرون از کادر کشیده شده است. این مجموعه تهران را در برههی بحرانی تاریخ معاصر تداعی میکند. بنابراین میتوان دریافت که تاریخ به خصوص در معنای شخصی آن، یعنی گذشته، دغدغهی دیگر محمد غزالی است؛ خاطره و به خصوص خاطرهی جمعی که مربوط به گذشتهی مشترک آدمهاست.

مجموعهی "جای سر خوبان" که بهار 1390، در گالری اثر به نمایش در آمد، نیز شامل تصاویری از مناظر شهر تهران است. عکسهایی که در نگاه نخست آماتوری، بیدقت و تفننی به نظر میرسد، اما با نگاهی دیگر به آثار و خواندن عناوین آنها که روی خود اثر و در حاشیهی سفید خارج کادر نوشته شده، تصاویر معنای متفاوتی پیدا می‌کنند. آنها فقط عکس‌هایی معمولی و خامدستانه از شهر تهران نیستند، بلکه منظرهی پیش روی مجسمه‌های مشاهیرند. در این مجموعه محمد غزالی با شیوه‌ی خاص ارائه‌اش، به موضوع تاریخی عکس‌ها اشاره می‌کند، ضمن این که استفاده از دوربین قطع کوچک و لنز واید، به خنثی و بیطرف بودن عکاس در ثبت این تصاویر کمک کرده و او محدودیتهای مکانیکی عکاسی را در راستای بیان ایدهی خود به کار گرفته است. غزالی، در این مجموعه، ارتباط عکاس، موضوع و مخاطب را به چالش می‌کشد. موضوع عکس‌ها هم شهر تهران است و هم مجسمههای مشاهیر؛ مجسمه‌ها پشت دوربین به جای عکاس رفته‌اند و کنار مخاطب قرار گرفته‌اند. حالا باید مسئلهی نگاه و دیدن را هم به دغدغههای مجمد غزالی افزود. مجسمههایی که همواره در معرض دیدن قرار دارند، در این آثار به مثابه بیننده مطرح میشوند. عکاس، مخاطب و موضوع هر سه گوشهای از شهر تهران را نظاره میکنند. از سوی دیگر تأثیر و رابطهی متن، عنوان و تصویر نکتهی بسیار مهم این مجموعه است. عنوان عکس آن چیزی نیست که در آن می‌بینیم، بلکه نام فردی است که عکس از زاویهی چشم مجسمهی وی گرفته شده است.

در مجموعهی بعدی با عنوان "تهران کمي مایل به راست" که بهار 1392 در گالری اثر نمایش داده شد، باز هم مناظر و در واقع خیابانهای تهران به تصویر کشیده شدهاند. این آثار در فاصلهی سالهای 1389 تا 1392 و به روش سهل و سریع پولاروید و البته با فیلم‌هاي فاسد و به اصطلاح تاریخ گذشته عکاسی شده است. همین امر باعث شده رنگ‌هاي این عکس‌ها نادرست باشد و در مواردي فرم‌ها دچار اعوجاج شوند و در هم بریزند و در بیشتر عکس‌ها بخشی از تصویر ثبت نشده و قسمتی از کادر سفید باقي مانده است؛ گویی که شهر هم تاریخ گذشته است و محمد غزالی تهران ویران را به تصویر کشیده است. این عکس‌ها، که به

واسطه‌ي فاسد بودن فيلمشان، حسی از کهنه‌گي را القا مي‌کنند، در واقع هيچ توصيف سنجيده يا تحليل دقيقي از چيزي ارائه نمي‌دهند. همين امر ميزان تسلط، قدرت و نظارت عکاس بر تصوير نهايي را کم کرده و اين تصاوير را به نگاه خنثي و بي‌طرف و بي‌غرضي که عکاسي مستند مدعي آن است نزديك مي‌کند. اين عکس‌ها مستند، خياباني و بسيار اتفاقي هستند. البته که به واسطهی تخريب اتفاقی، بخشی تصاوير پنهان مانده است و اين امر به تمايل راستی که در عنوان آمده ارجاع دارد. در اين مجموعه عکاس فقط محل عکس‌برداري را انتخاب کرده که همان موضوع عکس‌هاست؛ خيابان، مکان شکل‌گيري خاطره‌ي جمعي! در اين مجموعه ويژگي نوستالژيك بودن پولاروید با خاطره‌ي جمعي خيابان هم‌سو گرديده است. بازخواني وي از اين خاطره‌ي جمعي در قالب عکس‌هايي از دست رفته که بخشی از موضوع خود را اصلاً ثبت نکرده‌اند، چه رسد که دوباره نشان دهند و آنچه نشان مي‌دهند هم تصويري مبهم است، بيننده را با عدم حضور آن‌چه زماني حاضر بود مواجه مي‌کند؛ آن‌چه بود و ديگر نيست، خاصه اين که عکسها در قابهایی کوچک روی تاقچهای قرار داشتند و اين شيوهی ارائه همچون عکسهای يادگاری حامل نشانی از گذشته بود. پولاروید نوستالژيك است و نوستالژيا خاطره‌انگيز و خاطره همواره در گذشته است.

در زمستان 1393، مجموعهی "هست شب" در گالری ای جی به نمایش در آمد و شامل آثاری دو لتی در ابعاد کوچک بود که یکی روی کاغذ عکاسی و دیگری روی فیلم شفاف چاپ شده بود و پشت آن منبع نوری قرار داشت. هر دو تصویر در واقع یک عکس را نشان میداد؛ یکی تاریک و دیگری روشن. این بار غزالی از پشت شیشهی ویترین مغازهها، اشیاء و بخشی از فضای داخلی آن را ثبت کرده است. باز هم شهر به طور ضمنی مقولهای است که ذهن عکاس را به خود مشغول کرده است. این آثار که در تاریکی نمایش داده شده بودند، بیننده را به نزدیک شدن فراخوانده و از او دعوت میکند که همان گونه که عکاس از چشمی دوربین به موضوع خیره شده، به آن بنگرد. تاریکی فضای گالری و تاریکی شبانهی موضوع با اندک نورهای موجود در کادر همسو شده و تمرکز بر موضوع دیدن را پیش میکشد.

مجموعهی "لایروبی" که اواخر بهار امسال در گالری امکان به نمایش در آمد، همچون دو مجموعهی پیشین، شیوهی ارائهی خاصی داشت. این آثار همچنان عکسهایی از مناظر شهر است، که بخشهایی از آن با چسب کاغذی پوشانده شده است. غزالی با لایهگذاری و پنهان کردن بخشهایی از تصویر، بر قسمتهای دیگری تأکید کرده و گویی آنچه را که میخواسته از تصویر انتخاب کرده و در برابر دیدگان ما قرار داده است. اما نه به همین سادگی! این تصاویر کوچک با سطح زمینه در قابی دو سویه و روی زمین قرار دارند و مخاطب میتواند و در واقع باید خم شده و آن را بردارد و ببیند و عنوان پشت عکس را بخواند. شاید قصد هنرمند به چالش کشیدن عادات تعریف شدهی دیدن است، چنان که در متنی که به دیوار گالری تصب شده بود آمده است: «از همین روست که نهفقط چشم، بلکه لمس هم در این شیوه از دیدن فراخوانده میشود. باید خم شد و عکس را در دست گرفت، نگاه را بر شیار چسبها لغزاند و اجازه داد تا تصویر بهتمامی ما را تسخیر کند.» همین امر به گونهی دیگری به لایروبی دیدن اشاره دارد. شاید! اما این بار کنش و درگیری مخاطب با مسئلهی دیدن که همواره در شیوهی ارائهی آثار غزالی مشهود است، کمی تمسخرآمیز هم به نظر میرسد؛ آدمهایی که دور اتاقی میگردند و خم و راست میشوند و چیزی در دست میگیرند و به آن مینگرند. لمس عکس اتفاق نمیافتد؛ آنچه که لمس میشود شیشه است، نه لایههایی که قرار است نگاه و لامسه را هدایت کنند. چنین است که به طور ضمنی مواجهه مخاطب با تصویر به چالش کشیده میشود. محمد غزالی عکاس هنرمندی است که اتفاق را انتخاب میکند و تجربهی شهر، بودن و دیدن و آنچه را بر آن رفته است به تصویر میکشد.